آخر خط

## خشک‌سالی

### قسمت آخر

**ایلیا موسایی|** اکبر شکوری با خودش فکر کرد دزدی مثل مرض طاعون دارد همه شهر را تسخیر می‌کند. دزدیدن این‌همه گوشی از آدم‌ها انگار بخشی از حافظه و خاطرات شهر را پاک می‌کند. آن‌همه پیغامی که بین دلداده‌ها یا عزیزانشان ردوبدل شده است، کجا می‌رود؟ سابقه تماس آدم‌ها با مادرهایشان؟ آن‌همه تبریک و تسلیت‌ها؟ مثل کشت زمینی می‌ماند که آفت بزند. یکی از جدیدی‌ها دم در ایستاد و گفت: «شکوری تلفن.» اکبر مثل برق از جا جهید. پدرش بود. صدای پیرش در خط‌های فرسوده مدام قطع و وصل می‌شد. پدر از کار زمین و وضعیت آب گفت. از باران که چطور خودش را دریغ کرده است. از گرانی‌ها نالید که این آخرعمری باید به چشم ببیند و این روزها را به‌یاد بیاورد. گفت که ترجیح می‌داد مرده باشد و این‌طوری دلواپس بچه‌هایش سر به زمین نگذارد. اکبر نمی‌دانست چه بگوید که التیامی باشد برای قلب پدر، فقط مدام تکرار می‌کرد که می‌گذرد و اوضاع بهتر می‌شود؛ اما خودش هم به این شک داشت. پدر آخرهای حرفش گفت که محمدرضا رفته شهر برای کار و حالا او را گرفته‌اند؛ دوسه روزی می‌شود که در بازداشتگاه است. می‌خواست اگر از دست اکبر کاری برمی‌آید، برای برادرش انجام دهد یا به یکی از سرهنگ و سروان‌ها متوسل شود، شاید وساطتی بکند و محمدرضا را یک جورهایی بکشند بیرون و وادارش کنند توبه کند و به‌راه بیاید. اکبر می‌دانست این‌ها خواسته‌هایی است که خیال محض است، وگرنه اینجا سر مرز توی دل برهوت ساکت، چه کاری برای محمدرضا می‌شود کرد. اکبر گفت: «حالا مگر چه کار کرده که گیر افتاده است؟» پدر گفت: «زده... یک بنده‌خدایی را زده است.» اکبر من‌من کرد، بعد الکی قولی داد که خیال پیرمرد راحت شود و دلش شور نزند برای بچه‌اش. اکبر گفت که حتما با سرهنگ اینجا صحبت می‌کند. ولی فکر کرد درعوض بهتر است از مرخصی چندروزه‌اش چیزی نگوید و از همین‌جا با برگه امضاشده مستقیم راه بکشد برود پاسگاه ببیند محمدرضای الدنگ چه غلطی کرده که این‌طوری آتش انداخته به دل پیرمرد.

اکبر روی صندلی‌های سالن پاسگاه نشسته بود و دل ضعفه‌اش را با نان و خرمایی که پیچیده بود، فرومی‌نشاند. سربازی که بازداشتی‌ها را آورد، یقه یکی‌شان را چسبیده بود و مجبور شد بزند توی سر یکی تا راه بیایند و آن‌قدر مس‌مس نکنند. اکبر که سؤال‌پیچش کرد، سرباز گفت: «گور همه‌شون کنده است... زورگیری کرده‌اند... بچه معاون اینجا را توی کوچه گیر انداخته بودند. پوستشان را می‌کند. مگر ول کنشان است!» اکبر گیج شده بود. گفت: «پسر کی؟» سرباز گفت: «پسر سروان نجفی را با چاقو زده‌اند، داروندارش را تلکه کرده‌اند... حالا یک پرونده می‌زند زیر بغلشان تا کیف کنند.» اکبر چشم‌های محمدرضا را دید که دوخته شده بودند به زمین. دلش می‌خواست کلاشینکف سرباز را بگیرد و همه خشاب را خالی کند توی سر بی‌مغز محمدرضا و راحت شود. حالا باید خبر را به پیرمرد می‌داد. با خودش گفت باید دروغی به‌هم ببافم تا دل پیرمرد را خوش کند، ولی آخرش چه؟ اگر می‌گفت یک هفته دیگر محمدرضا را ول می‌کنند، عدل از روز هشتم پیرمرد شروع می‌کرد به تلفن‌زدن که چه شد و چرا محمدرضا هنوز نیامده است خانه. سرباز گفت: «این‌ها باند هستند... گوشی می‌دزدند، رد می‌کنند اون‌طرف... این یکی‌دو روز هم بازجو کاری می‌کند شیر مادرشان را پس بدهند.» اکبر رفت جلو سمت آن زنجیره آدم‌های نخاله. محکم زد به شانه محمدرضا که سبیل‌هایش تازه سبز شده بود و گونه‌اش پر شده بود از جوش و دانه قرمز. نصفه‌نیمه گفت: «خاک...» مشتش توی هوا خشکید و حرفش را مثل خار ماهی توی گلو قورت داد. بعد راهش را کشید و برگشت. نمی‌دانست برود ترمینال و سوار مینی‌بوس‌های بنز شود که پیرمرد دو روزی از تنهایی دربیاید یا خودش را بیندازد توی یکی از ولووهای قرمز براق و برگردد به مرز. با خودش فکر کرد مرد قاچاقچی را یک گوشه گیر بیندازد و وادارش کند بگوید محمدرضا با او بوده یا نه؛ ولی وقتی برگردد خبری از مرد با لباس‌های افغان نیست. حالا او را فرستاده‌اند به دادسرا. اکبر فکر کرد چرا این‌قدر همه‌چیز گند و درهم‌پیچیده شده است.

پایان

روی خط حادثه

## آتش به انبار بدون بیمه افتاد

**ابوعطا|** مساحت تقریبی کارگاه حدود ۲۰۰ متر بود. آتش و دود همه‌جا را گرفته بود و تاریکی غروب سختی کار را دوچندان کرده بود. در این اوضاع، آتش‌نشانان به محل رسیدند و با یک کارگاه تولید الیاف غرق در آتش روبه‌رو شدند. این حادثه را که در بولوار کرامت رخ داده بود، شهروندان به آتش‌نشانی اطلاع دادند. امدادگران از پنج ایستگاه خودشان را به محل رساندند و سه ساعت سخت و طاقت‌فرسا را برای مهار آتش و پیشگیری از سرایت به سایر ساختمان‌های مجاور پشت‌سر گذاشتند. بررسی‌های بعدی نشان داد که کاربری این سوله تولید الیاف (نخ و پشم و پرز) بوده است و متأسفانه این مجموعه بزرگ فاقد هرگونه سیستم اعلام و اطفای حریق و همچنین بیمه‌نامه آتش‌سوزی بوده است. در این حادثه به هیچ فردی آسیب وارد نشد و علت دقیق حادثه از سوی کارشناسان آتش‌نشانی در دست بررسی است.

## انحراف اتوبوس مسافربری به خیر گذشت

**گروه حوادث|** صبح پنجشنبه یک اتوبوس مسافربری هنگام جابه‌جایی مسافران در محور نیشابور به سبزوار از جاده منحرف شد. با اعلام موضوع، نجاتگران جمعیت هلال احمر از پایگاه بین‌شهری شهید اصغری به محل اعزام شدند. این حادثه دو مصدوم برجا گذاشت که نجاتگران جمعیت هلال احمر پس از تثبیت صحنه، مصدومان را سرپایی درمان کردند.

# توقف اخراجی‌ها در نودمین روز

## باند سرقت‌های سریالی از پارکینگ‌های مسکونی، متلاشی شد

گزارش

مهدی قرآنی

**اول: کارگر اخراجی**

ریش و سبیلش یکی‌درمیان درآمده است. کمتر از هجده سال دارد و همه تقصیرات را به گردن صاحب نانوایی می‌اندازد که او را اخراج و از کار بی‌کار کرد. می‌گوید بازکردن قفل خودروها را از اینستاگرام یاد گرفته و برای ادامه معاش زندگی‌اش سرقت را انتخاب کرده است.

حالا اما نه‌تنها پای خودش گیر است، بلکه دوستش را هم به این کار می‌کشاند. قبل از اینکه مأموران دستگیرش کنند، رد دوستش را می‌گیرند و او را در بولوار طبرسی به دام می‌اندازند. مرد جوان سیر تا پیاز سرقت‌هایشان را لو می‌دهد. آنجاست که پای این کارگر اخراجی نانوایی به میان کشیده می‌شود. دوستش او را همه‌کاره این سرقت‌ها می‌داند.

**دوم: زاغ‌زنی در صحنه جرم**

می‌گوید سی‌ساله است و عمرش گره‌خورده است با فقر. تا توانسته برای مردم کارگری کرده و این اواخر هم در یک نانوایی مشغول بوده است تا آن اتفاق نحس برایش رقم می‌خورد. نمی‌گوید که چرا صاحب نانوایی او را اخراج کرده است، اما او را عامل همه بدبختی‌های فعلی‌اش می‌داند. صاحب نانوایی او و دوستش را اخراج می‌کند و به پیشنهاد دوستش تصمیم می‌گیرند دست به سرقت از خودروهای مردم بزنند. تخصصشان هم پژو پارس و ۴۰۵ است. طبق ادعای خودش، در این سرقت‌ها فقط نقش زاغ‌زنی را داشته و دوست اخراجی‌اش درِ خودروها را باز می‌کرده و به آن‌ها دستبرد می‌زده است. سخت پشیمان است، اما تا به‌حال سرقت‌های زیادی انجام داده و به خودروهای بسیاری دستبرد زده‌اند.

**سوم: ساکنان ناشناس**

مرد جوان فیلم دوربین‌های پارکینگ را بررسی می‌کند. جوانی کم‌سن‌وسال حوالی ساعت سه بامداد وارد پارکینگ می‌شود. ابتدا خودروهای همسایگان را بررسی می‌کند و بعد به‌سراغ خودرو پژو پارس او می‌رود.

از آنجا که بیشتر همسایگان خودروها را بی‌صدا قفل می‌کنند، جوان سارق با اطمینان از اینکه آن‌ها سروصدا به راه نمی‌اندازند، نقشه‌اش را عملی می‌کند. با خیال راحت ضبط و پخش و باندهای خودرو را باز می‌کند و بعد هم فلنگ را می‌بندد.

**چهارم: تک پلیس به مخفیگاه سارق پژوها**

گزارش پشت گزارش تا جایی که عدد پرونده‌ها از سی هم می‌گذرد. همگی در هسته مرکزی شهر اتفاق افتاده‌اند و مکان همه پرونده‌ها پارکینگ‌های ساختمان‌های مسکونی است.

سارق فردی جوان است. برای اینکه شناسایی نشود، سر و صورتش را پوشانده است. همه سرقت‌ها در ساعات بامدادی رخ داده است و سارق فقط به خودروهای پژو پارس و پژو ۴۰۵ دستبرد می‌زند. گویا برای این کار حسابی آموزش دیده است و بدون فوت وقت و با کمترین حساسیت، کارش را انجام می‌دهد.

دوربین‌های مداربسته تصاویر او و هم‌دستش را ثبت کرده بودند، اما از آنجا که صورت آن‌ها مشخص نبود، کار شناسایی به‌کندی پیش می‌رفت. در این میان، یک سرنخ از سارقان موجب شد مأموران کلانتری شیرازی رد او را در یکی از محلات طبرسی شمالی بگیرند.

تصویر متهمان و کشفیات پرونده

مأموران پلیس، این سارق سی‌ساله را در مخفیگاهش شبانه به دام انداختند. او بدون هیچ مقاومتی راز مجرمانه‌اش را فاش کرد و دوستش را لو داد. او معترف شد که هر دو کارگر اخراجی نانوایی هستند. طبق ادعای این مرد جوان، او به پیشنهاد دوستش وارد این سرقت‌ها شده است.

**آخر: بسته‌شدن پرونده با ۸۲ سرقت**

فرمانده انتظامی مشهد که به‌صورت مستقیم پیگیر پرونده سرقت‌های سریالی از پارکینگ مجتمع‌های مسکونی در هسته مرکزی شهر بود، روز گذشته در تشریح جزئیات آن به شهرآرا می‌گوید: باتوجه‌به تعداد زیاد گزارش‌های مردمی درباره این سرقت‌ها و موقعیت جغرافیایی وقوع سرقت، تیم‌های تجسس کلانتری شیرازی مأموریت یافتند هرچه سریع‌تر این پرونده را به نتیجه برسانند.

سرهنگ احمد نگهبان بیان می‌کند: مأموران ما در ابتدا سرنخی از متهمان این پرونده نداشتند، اما در ادامه با به‌دست‌آوردن برخی مستندات و ردزنی‌های میدانی، مخفیگاه یکی از متهمان را که جوانی سی‌ساله است، شناسایی کردند و او را به دام انداختند. متهم ضمن اقرار صریح به جرمش، هم‌دستش را که قبلا با او در یک نانوایی همکار بوده است، لو داد و طولی نکشید که این جوان هفده‌ساله هم جلب قانون شد. مأموران در بازرسی از مخفیگاه این جوان ده‌هشتادی شش دستگاه ضبط و پخش را که به‌تازگی سرقت شده بود، کشف و ضبط کردند.

این مقام ارشد انتظامی مشهد ادامه می‌دهد: این همه ماجرا نبود و متهمان در بازجویی‌های پلیسی دو هم‌دست دیگر خود را که نقش مال‌خری اموال مسروقه داشتند، لو دادند. طبق اعتراف سارقان، آن‌ها ضبط و پخش‌های دزدیده‌شده را به مبالغی بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان به مال‌خران می‌فروختند. با به‌دست‌آمدن این سرنخ، طولی نکشید که هر دو متهم به مال‌خری اموال مسروقه در خیابان شهید بهشتی شناسایی و دستگیر شدند. سارقان در ادامه تحقیقات به ۸۲ فقره سرقت دستگاه‌های ضبط و پخش از خودروهای پژو پارس و ۴۰۵ در هسته مرکزی شهر مشهد اعتراف کردند. در این میان، مأموران کلانتری شیرازی در بازرسی از مخفیگاه‌های دو مال‌خر به‌دام‌افتاده، ۷۶ دستگاه ضبط و پخش مسروقه را کشف کردند.

به‌گفته سرهنگ نگهبان، بنابر ادعای یکی از متهمان پرونده، پیشنهاد این سرقت‌ها از سوی جوان هفده‌ساله بوده است. او در بازکردن در خودروهای پژو مهارت داشته و بنا به اظهارات متهم، این کار را از طریق اینستاگرام فرا گرفته است. متهمان نیز از سه ماه پیش سرقت‌هایشان را آغاز کرده و با ورود به محوطه پارکینگ‌های مجتمع‌های مسکونی به خودروهای پارک‌شده دستبرد زده‌اند. پرونده چهار متهم دستگیرشده برای سیر مراحل قضایی در اختیار دادسرا قرار گرفت.

گزارش

## اشتباه معلم، دانش‌آموزان را به جان هم انداخت

**محمدجواد ابوعطا|** زن جوان روز اول که پیام‌های نامربوط و غیراخلاقی را در فضای مجازی دید، آن را به پای اشتباه در ارسال گذاشت، اما این موضوع تکرار شد و از یک‌جا به بعد به مزاحمت‌های سریالی تبدیل شد. اگر ابتدا فقط مطالب غیراخلاقی برای او ارسال می‌شد، در ادامه، تهدید و افترا و تهمت هم به آن اضافه شد. زن که نمی‌دانست تقاص چه چیزی را پس می‌دهد، وقتی دید نمی‌تواند این مزاحم ناشناس را از اقداماتش منصرف کند، دست به دامن پلیس فتای خراسان رضوی شد. بعد از یک رشته عملیات منسجم، مشخص شد که ریشه این مزاحمت‌ها به یک مدرسه در مشهد و اختلاف دو دانش‌آموز درپی تبعیض از سوی معلمشان بازمی‌گردد.

با شکایت زنی جوان و حضور در پلیس فتای خراسان رضوی، او اعلام کرد که فردی ناشناس در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مختلف اقدام به مزاحمت‌های سریالی کرده است. مستندات ارائه‌شده به پلیس اظهارات زن را تأیید کرد و این‌گونه با دستور سرهنگ علی‌اکبر قرائی‌پور، رئیس پلیس فتای خراسان رضوی، گروهی از کارشناسان این پلیس تخصصی پیگیری پرونده را آغاز کردند.

کارشناسان بررسی‌های فنی‌شان را آغاز کردند که اولین نتیجه آن، کشف ردپای یک مرد در این پرونده بود. مأموران در تحقیقات خود متوجه شدند سیم‌کارتی که از آن مزاحمت‌ها آغاز شده، متعلق به این فرد است که در ادامه مظنون به پلیس فتا احضار شد. با حضور مرد جوان در پلیس فتا مشخص شد که سیم‌کارت متعلق به خودش است، اما به‌درستی نمی‌داند با سیم‌کارت چه کرده و احتمالا آن را گم کرده است. اما کارشناسان مدارکی نشان دادند که مشخص کرد این سیم‌کارت فعال است و فردی درحال استفاده از این خط است.

در ادامه، با اقدامات فنی مشخص شد که سیم‌کارت در اختیار پسر این فرد است و عامل همه این مزاحمت‌ها این پسر نوجوان بوده است. در ادامه، پسر چهارده‌ساله با ابراز پشیمانی از مزاحمت برای زن جوان اعلام کرد که با پسرش هم‌کلاسی است و از چندی قبل با دوستش به مشکل خورده و قصد داشته است از او انتقام بگیرد.

همچنین مشخص شد که دعوای این دو نوجوان از یک تبعیض از سوی معلمشان آغاز شده و آن‌ها را رودرروی هم قرار داده و از عمل خود پشیمان است و از شاکی پرونده تقاضای گذشت داشت.

عکس خبر

## تصادف با آمبولانس

**شهرآرا|** روز پنجشنبه یکی از آمبولانس‌های اورژانس ۱۱۵ درحال تردد در شهر بود که یک خودرو سواری به دلایلی نامعلوم از پشت با این خودرو امدادی برخورد کرد. احتمال خطرات بعدی به‌ویژه انفجار ناشی از نشت بنزین، بلافاصله آتش‌نشانان را به محل کشاند. هم‌زمان، یک آمبولانس دیگر در محل مستقر شد و یکی از همکارانشان را که در این سانحه جراحت دیده بود، پس از درمان اولیه راهی بیمارستان کردند. آتش‌نشانان نیز با پیشگیری از وقوع حوادث بعدی و همچنین جلوگیری از نشت بنزین به عملیاتشان پایان دادند و صحنه تصادف را برای بررسی‌های بیشتر و همچنین مشخص‌شدن علت آن به نیروهای انتظامی تحویل دادند.

### جدول ۳۶۷۵

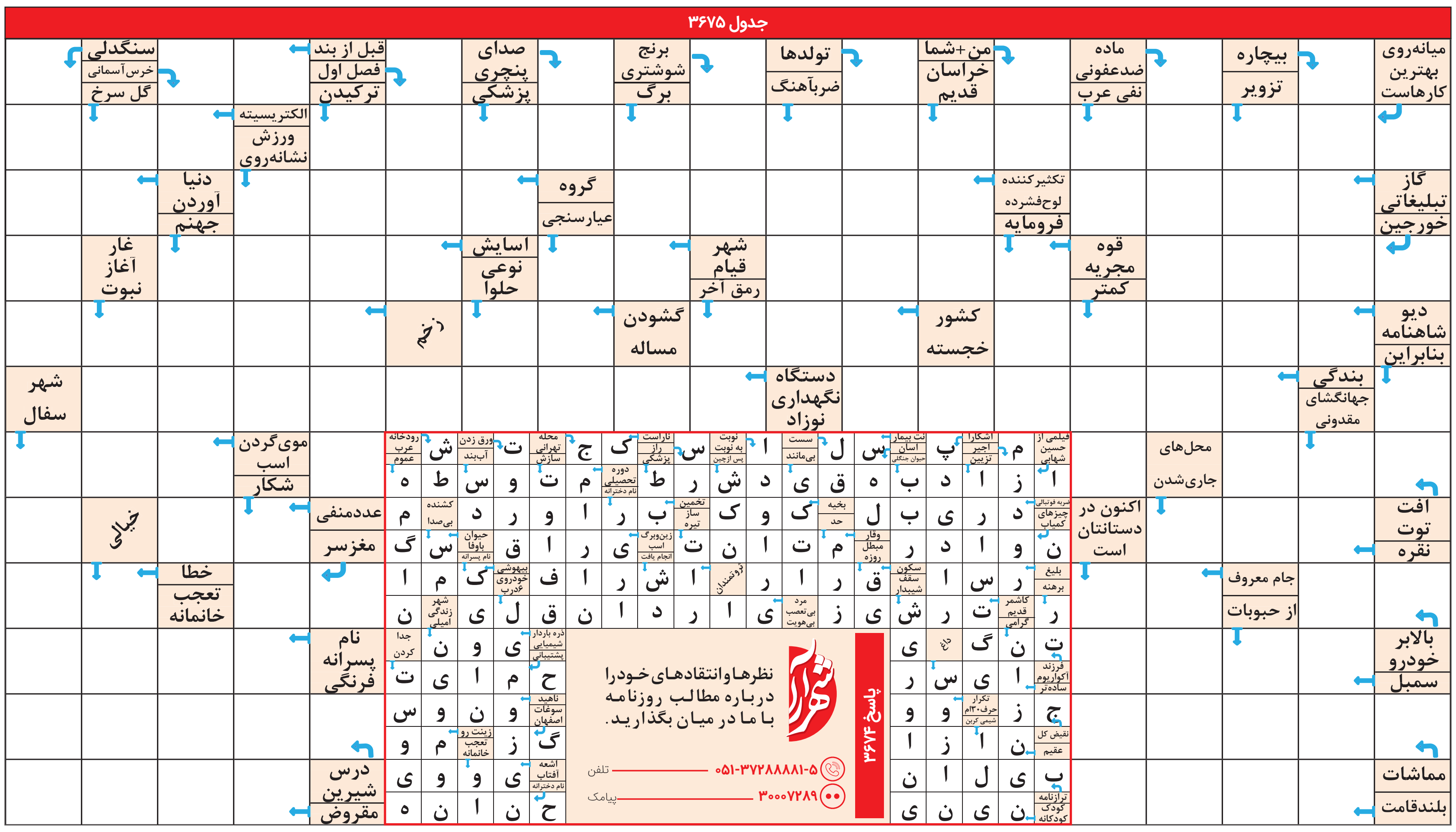

نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با ما در میان بگذارید.

تلفن ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵

پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹